



درآمد

جوان بود و بی تجربه، اما بی باک و در پی کشف حقیقت و از این رو تن به امواج سترگ انقلاب سپرد و با دوربین ابتدائی تا آنجا که دانش و آگاهی آن روزش اجازه می داد، به ثبت لحظات بزرگ ترین حماسه زندگی ملت خویش همت گمارد و توانست شاهدهی هوشیار بر مظلومیت مردمانی ایثارگر و با ایمان باشد، شاهدهی که بعدها تصاویر شگفتی را بر اساس تجارب به دست آمده از روزهای انقلاب، در عرصه های هشت سال دفاع مقدس ثبت کرد.

گفت و شنود شاهد یاران با احمد نصیر پور

نمی توانستم فلاش بزنم...

حتی یک فریم از هفده شهریور ندارید؟
خیر. آن را هم از دست دادم.
یعنی کسی که فیلم را از شما گرفت و برد، دیگر ندیدید؟
چرا، ولی گفت فیلم را از من گرفتند و از این جور حرفها.
از هفده شهریور عکس که ندارید. دست کم حادثه آن روز
را دقیق بر ایمان تعریف کنید.
در یک راهپیمایی اعلام کردند که روز جمعه ۱۷ شهریور در
میدان ژاله جمع می شویم.
راهپیمایی قیطره؟
خیر. راهپیمایی دیگری بود. چون ما آن روزها، دانشگاه
زیاد می رفتیم. دقیقاً یادم نیست کدام راهپیمایی بود. من
دوستی داشتم به اسم حسین فاطمی که الان در نازی آباد
مدرسه ای به اسم او هست. همیشه با هم می رفتیم. تیپ
من یک جوری بود که همه خیال می کردند خبرنگار خارجی
هستم. روز هفده شهریور با حسین دوربینی را برداشتم و
رفتیم میدان ژاله. یادم نمی رود که دوربینم دستم بود و
سربازی می گفت: «جلو نیا، وگرنه می زنم.» جوانی بود و
سر پرشور. خیلی جرئت داشتیم. نمی دانم آن همه جرئت
کجارت.
شما کاملاً آن حادثه را دیدید؟
بله. حتی اولین کسی را که شهید شد و مردم، او را برداشتند،
دیدم. دوربینم را به طرف مردم گرفته بودم و آنها پشت
سرم می گفتند: «مستر! مستر! عکس بگیر! ببین چه
می کنند!»
دست کم از همکارانتان خوش شانست تر بودید، چون آنها را
هم مامورها تعقیب می کردند، هم مردم خیال می کردند مامور
هستند.
بله، هیچ وقت یادم نمی رود که با فاطمی عکسها را گرفتیم

وسط میدان فیلم گرفتم و جالب اینجاست که آن را هم ندارم.
این را هم فرستادید آن طرف؟
نه، یک دانشجوی هنر یا سینما بود از من گرفت و گفت
برایت ظاهر می کنم و از روی آن فیلم می سازیم.
چه طور اطمینان کردید که فیلم هفده شهریور را بدهید به
کسی؟
نه، بچه محل بود و او را می شناختم. آن روز دوربین عکاسیم
را دادم به او و یک دوربین فیلمبرداری سوپر هشت را امانت
گرفتم که از هفده شهریور فیلم بگیرم. با این دوربین می شد
تک فریم گرفت و من به عبارتی با آن، عکاسی می کردم. با
خودم فکر کردم که از تک تک آنها بعداً استفاده می کنم.

خانه ما نزدیک بهشت زهرا بود و آنجا زیاد
می رفتیم. ما که ذهنیت خبری نداشتیم و بیشتر
از مردم عکس می گرفتیم. قضیه بهشت زهرا
برای من و دوستانم این طور بود که در آن روزها
که دائماً شهید می آوردند، می رفتیم غسلخانه
بهشت زهرا و از شهدا عکس می گرفتیم. یادم
هست بسیاری از اطلاعات، از جلوی همان
غسلخانه به اطلاع مردم می رسید. اگر شهیدی
اسمش مشخص بود که می نوشتند، اگر هم
نیبود درباره اش توضیح می دادند.

متولد چه سالی هستید. عکاسی را از چه سنی و چگونه
شروع کردید؟
متولد سال ۱۳۳۸ هستم. از سال ۵۵ در دبیرستان، با دوربین
لوپیتل و بعد هم آکفگورت کار را به صورت کاملاً تجربی
شروع کردم. به قدری علاقه داشتم که خود به خود بسیاری
از تنظیمها را یاد گرفتم.
اولین عکسی که گرفتید و به صورت خاطره برایتان ماند،
کدام است.
من سال ۵۸ به سربازی رفتم. یک سال قبل از آن و در دوره
انقلاب، عکاسی را با حادثه جوئی مخلوط کردم و هر جا که
می توانستم سرک می کشیدم. اولین خاطره ای که یادم
می آید، تسخیر کلانتری نازی آباد بود که هیچ وقت هم
فیلمهای آن را جایی ندیدم.
دوستان شما در مطبوعات می گویند که نگاتیو عکسهایشان
را به نشریه مربوطه داده اند و در آرشیو آنجاست و چیزی
در اختیار ندارند. شما که به میل خودتان و به شکل تجربی
عکاسی می کردید که نمی توانید این را بگویند.
من نگاتیو عکسهایم در اختیار نشریه ای نیست، ولی آنها را
فرستادم آلمان که برایم چاپ کنند و دیگر اگر شما عکسها
را دیدید، من هم دیدم!
پس برای ما فرقی نکرد. شما هم عکس ندارید.
نمی دانم چه شد که دستم نرسید. اسلاید هم بود. چهار
حلقه اورو بود که ارزان بود و از تمام این کلانتریها و خیلی
جاها عکس گرفته بودم و فرستادم که ظاهر کنند که به دستم
نرسید.
و لابد عکسهای شما از بقیه رویدادها هم به همین سرنوشت
 دچار شد.
بله. در هفده شهریور با یک دوربین فیلمبرداری درست

موقعی هم که می رفتیم بهشت زهرا ، از ترس مامورها نمی شد فلاش زد . حتی یادم هست شهیدی را آورده بودند که همه بدنش را با سیگار سوزانده بودند . حتی بعضی از آنها دستهایشان از آرنج جدا شده بود . من آن روزها و موقع جنگ به نسبت حالا ترس حالم نبود .

می خریدم . خیلی عکس داشتم . آنها را به چه کسی دادم یا چه کارشان کردم ، نمی دانم . من خودم که عکاس حرفه ای نبودم . موقعی هم که می رفتیم بهشت زهرا ، از ترس مامورها نمی شد فلاش زد . حتی یادم هست شهیدی را آورده بودند که همه بدنش را با سیگار سوزانده بودند . حتی بعضی از آنها دستهایشان از آرنج جدا شده بود . من آن روزها و موقع جنگ

به نسبت حالا ترس حالم نبود .
روز دوازده بهمن بهشت زهرا بودید ؟
من نتوانستم جلو بروم و امام را ببینم . بهشت زهرا یک منبع آب داشت و من به هر زحمتی بود خودم را تا بالای آن رساندم و عکسهایی را گرفتم . بعد چون امام رانمی توانستم ببینم ، از روی تلویزیون عکاسی کردم . جوانی هم واقعا عالم خودش را دارد .

شما هیچ وقت امام را از نزدیک ندیدید ؟
چرا ، بعدها در جماران عکاسی کردم . احساس شما به عنوان یک عکاس به هنگام عکس گرفتن از امام ، چه بود ؟

چهره ایشان طوری بود که هر عکاسی دوست داشت از آن عکس بگیرد . بسیار چهره زیبا و جدایی بود . یک جور فتوژنیک با ابهت . من آن پایین ایستاده بودم و یکی از دغدغه هایم این بود که همه جور دقتی را دارم از نظر نور و زاویه بندی و باقی مسائل انجام می دهم ، ولی اگر موقع ظهور ببینم که عکس درست نیفتاده ، چه باید بکنم . مثل حالا نبود که از صحنه دوپست تا عکس می گیرند و بالاخره چند تایی درست در می آید . آن روز این آرزوی همیشگی من از همیشه قوی تر بود . آن موقع جوان بودم و خیلی حرفه ای نبودم . آن روزهایی که می رفتم جماران عکس بگیرم در کیهان کار می کردم .

چه سالی ؟
۶۱ ، ۶۲ بود . با سردبیرمان آقای تهرانی رفتیم و فقط یک نفر را راه می دادند . آقای تهرانی گفت ، « شما بروید که می توانید عکس بگیرید . » این کار آقای تهرانی را هرگز از یاد نمی برم .

عکستان چاپ شد ؟
فکر می کنم چاپ شد و سعی می کنم برایتان پیدا کنم . شما در حوادث قم حضور داشتید ؟
قم رفتم ، ولی یک سرباز را فراری دادم . عکسهایی با جسارت را استاد ملکی گرفته اند که واقعا از نظر حضور در صحنه و شهامت ، نظیر نداشتند . ایشان همیشه نزدیک به صحنه بوده اند .



نمی دانم چه شد که نرفتم . کار داشتم ، مریض بودم ، نمی دانم ، ولی او رفت و همان روز هم شهید شد . از رفتن شاه عکس دارید ؟
فکر کنم عکسهایی آن روز را هنوز داشته باشم . خدا را شکر .
آن عکس معروفی که گرفتم ، عکس همان کسی بود که اسکناسها را سوراخ و با آنها کلاه درست کرده بود و همه جا می رفت .
تحصن دانشگاه را بودید ؟
فکر می کنم بودم و از آن هم عکسی داشته باشم . چیز خاصی یاد نمی آید . آزادبهای زندانیها را یادم می آید . از دستگیری سران حکومت شاه عکس گرفتید ؟

نه ، در آنجا بیشتر عکاسان مطبوعات می رفتند .

از خاطرات روزهای تظاهرات و شهدا چیزی به یاد دارید ؟
خانه ما نزدیک بهشت زهرا بود و آنجا زیاد می رفتم . ما که ذهنیت خبری نداشتیم و بیشتر از مردم عکس می گرفتیم . قضیه بهشت زهرا برای من و دوستانم این طور بود که در آن روزها که دانما شهید می آوردند ، می رفتیم غسلخانه بهشت زهرا و از شهدا عکس می گرفتیم . یادم هست بسیاری از اطلاعات ، از جلوی همان غسلخانه به اطلاع مردم می رسید . اگر شهیدی اسمش مشخص بود که می نوشتند ، اگر هم نبود درباره اش توضیح می دادند .

عکس این شهدا را که دارید ؟
فکر می کنم داشته باشم . خیلی از عکسها را هم آن موقع که اداره پست کار می کردم و توی میدان توپخانه می فروختند و من

وبعد که حمله کردند در کوچه پسکوچه های خیابان پیروزی آمدیم و باورتان نمی شود تا خانه مان که در نازی آباد بود ، پیاده و به صورت جنگ و گریز آمدیم که نکند دوربین را از من بگیرند و فیلمها نابود شوند .
و آن وقت خودتان فیلمی را که با این زحمت گرفتید ، دو دستی تقدیم کردید که ببرند آن را هم کنند .
آن روزها که حس و حال ما این جور نبود . همه به هم اطمینان داشتیم . خانه زندگیمان راهم که دست دوست و همسایه می دادیم ، مشکلی پیش نمی آمد . روحیه مردم در روزها و سالهای اول انقلاب ، این جور که نبود .
روز سیزده آبان هم جلوی دانشگاه رفتید ؟
شهید حسین فاطمی آمد دنبال من و گفت ، « بیا برویم ! »





۱۱۱

- ۱- بهمن ۵۷، حضور تظاهرکنندگان در ساختمان نیمه کاره خیابان آزادی.
- ۲- بهمن ۵۷، حضور آیت‌الله دستغیب پیشاپیش یکی از تظاهرات در شیراز.
- ۳- ۴- ۵، بهمن ۵۷، یکی از تظاهرات در خیابان و میدان آزادی.



۱۲۱



۱۳۱



۱۴۱



۱۵۱



۱۱۱

● ۱-۲. بهمن ۵۷.



۱۲۱